

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (طه: ۵۱)

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (طه: ۵۲)

بعد از اینکه فرعون با آن معجزه روبه‌رو می‌شود و حجتی در برابرش قرار می‌گیرد که پاسخی برای آن ندارد، اولین چیزی که به آن تمسک می‌کند نگاه به گذشته و حوادث جهان است؛ همان توضیحی که انسان از این جهان می‌خواهد. این سؤالی است که برای همه ما در شرایط خاصی مطرح می‌شود: این چراها و چگونه‌ها، این که این حوادث و اوضاعی که در جهان رخ می‌دهد چه توجیهی دارد، و سؤال‌های فراوانی که برای انسان پیش می‌آید. بسیاری از تلاش‌ها، مشکلات و توان زندگی ما پس از اینکه در مسیر قرار می‌گیریم و حجت‌هایی بر ما آشکار می‌شود، صرف این می‌شود که این چراها را برای خودمان حل و فصل کنیم؛ و عموماً هم نمی‌شود!

این شرایط فراوانی که در جهان می‌بینیم – و بسیاری از آن‌ها سؤال‌برانگیز و ابهام‌زا هستند – برای انسانی که به این جهان روزمره و زندگی‌های زودگذر و علت و معلول‌های پیاپی عادت کرده، قابل توجیه نیست. و همین بخش زیادی از نیرو، فکر و اندیشه ما را می‌گیرد؛ هر کسی به تناسب خود. وقتی به تمام اطلاعاتی که از این جهان و اوضاع آن دارد مراجعه می‌کند، آن‌ها را برای خود به یک معضل بزرگ تبدیل می‌کند و نیرو و توانش را صرف آن می‌نماید؛ و نه برای عبرت گرفتن و روشن شدن راه آینده، بلکه گویی از سر کنجکاوی، میل به دانستن و سرک کشیدن!

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (طه: ۵۱)

این امت‌ها، زمان‌های گذشته، این همه اوضاعی که گذشته و این همه سؤال‌هایی که وجود دارد حسابش چگونه است؟

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (طه: ۵۲)

پاسخ موسی نبی این است که این‌ها فراتر از ظرف وجود ما هستند؛ در کتابی است که همان دانش برتری است که باطن این عالم است. باطن این عالم بر این جهان احاطه دارد و در آن باطن، اوضاع روشن است؛ اگرچه برای ما درکش سخت است. خدایی که این جهان را آفریده و هدایت کرده، نه اشتباه می‌کند و نه فراموش. حساب و کتاب قرون اولی، حساب و کتاب تمام حوادث این جهان روشن و واضح است، زیرا خداوند نه گمراه می‌شود و نه فراموش کار.

و بعد حضرت موسی(ع) شروع می کنند به توضیح دادن:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى (طه: ۵۳)
كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (طه: ۵۴)

توضیح موسی نبی(ع) چنین است که: نگاهی به زندگی خودتان بکنید؛ چگونه زمین را مانند گهواره برای شما قرار داده و راههایی در این گهواره برای حرکت شما نهاده است. آسمانی که از آن برای شما رزق و آب فرستاده؛ و اگر لحظه ای نبارد، چه مشکلاتی پیدا می کنید. این پوشش های گیاهی که برای حیوانات شما امکان حیات فراهم می کند.
«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى».

اگر کسی عقلش را به کار بگیرد و در این ها بنگرد، می فهمد که مابقی جهان نیز همین گونه است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (طه: ۵۵)

همان گونه که شما را از این خاک آفریدیم، دوباره به همین زمین بازمی گردید، و در زمانی دیگر از این زمین و از قبرهای خود برانگیخته می شوید و زنده می گردید. این ترتیب زندگی دنیایی و آن هم ترتیب زندگی آخرتی. همه این ها برای «أُولِي النُّهَى» است؛ اگر کسی بخواهد واقعاً بداند و پاسخ سؤال هایش را بگیرد، کافی است نگاهی به زندگی دنیایی و آخرتی بیندازد.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى (طه: ۵۶)

و این «آیات الله» و معجزات و حجت ها همان حساب و کتابی است که می تواند ذهن را آرام کند، اگر انسان اندکی توانایی رفتن به سوی آن داشته باشد. وقتی خداوند این ها را به انسان نشان می دهد، باید راه هدایت را طی کند. اما فرعون «فَكَذَّبَ وَأَبَى»؛ در برابر این آیات و استدلال های روشن، نه تنها نپذیرفت بلکه سرکشی کرد و به مخالفت برخاست.

اینجا پس از شنیدن این پاسخ ها، فرعون شروع به حمله به حجت های روشن می کند و می پندارد که در آن مسیر امکان برتری دارد:

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَ جَنًا مِّنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (طه: ۵۷)

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (طه: ۵۸)

و گمان می کند که با ابزارهایی که در اختیار دارد می تواند غلبه کند. اما خداوند برای موسی (ع) امکان آوردن معجزات برتر را فراهم کرد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (طه: ۵۹)

این که آشکار و روشن به صحنه بیایند، خود نشانه ای از حجت حق است. حجت حق وقتی بناست بروز کند، نیازی به پنهان کاری ندارد؛ آشکار و روشن است، و هرچه تماشاگر بیشتر باشد بهتر است.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (طه: ۶۰)

فرعون همه نیروهایش را جمع کرد. و قبل از اینکه موسی (ع) با آن ها به معارضه برخیزد، دو مرتبه طبق دستور الهی آن ها را به هدایت دعوت می کند:

قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (طه: ۶۱)

وقتی انسان دروغی می بندد، این باعث محرومیت، نومیدی می شود.

فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرَوْا النَّجْوَى. (طه: ۶۲)

این رفتار موسی (ع) و فرعون و اصحاب فرعون در دو جهت متضاد است.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (طه: ۵۹)

هر چه موسی (ع) می خواهد که پیش از ظهر، آشکار و روشن همه جمع شوند و همه انسان ها بیایند و ببینند. هر چه شفاف تر باشد، به نفع حق است. این خاصیت حق است؛ برعکسِ باطل که تا آن جا که می تواند می کوشد سر به تو داشته باشد و امور خود را پنهان کند و نجوا نماید. این جا فرعون یانی که بین خودشان اختلافی پیش آمده، آن اختلاف و تنازع را مخفی می کنند و درگوشی سخن می گویند. این تفاوت حق و باطل است.

أَلَوْأِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (طه: ۶۳)

هیچ انسان باطل اندیشی به بطلان خود اعتراف نمی کند؛ بلکه پیوسته می گوید این طریق برتر است، این آیین بالاتر است، و آن ها آمده اند تا شما را از بین ببرند.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (طه: ۶۴)

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (طه: ۶۵)

سحره با اطمینانی که به خود و سحرشان داشتند آمدند و چنین رجزخوانی کردند. موسی نبی(ع) اطمینانی فراتر و بالاتر داشت و با خیال راحت به آنها گفت: شما وارد شوید.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (طه: ۶۶)

این‌ها ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و حاصل کار این بود که از سحرشان چنین وانمود می‌شد که آنها می‌جنبند. حقیقتی در کار نبود. تفاوت سحر با معجزه این است که معجزه حقیقت است و واقعیته رخ می‌دهد. مسیر حق آثاری حقیقی و واقعی دارد، اما مسیر باطل – قوی‌ترینش هم که همان سحر باشد – سراسر تخیل و توهم است؛ چیزی که جز وهم و خیال، چیزی به دست انسان نمی‌دهد.

اگرچه آن جادو در آن زمان تنها به همان صورت بود، اما همیشه در هر زمانی جادوی مخصوص خود وجود دارد که با تخیل انسان‌ها سر و کار دارد. دنیای مدرن بیش از هر زمان و مکان و عصری به ابزارهای جادوگری خیال‌انگیز و توهم‌زا تمسک می‌کند. امروز زندگی ما آکنده از همین جادوهای خیالی است. همه ابزارها، هنجارها، مدها، و ساختارهای زندگی ما سرشار از این جادوهای توهمی است.

امروز نیز «ساحرانی» هستند که خودشان این جادوی خود را باور کرده‌اند؛ باوری ظاهری، در حالی که درون آن همه در جهت منافع است؛ همان‌گونه که سحره فرعون نیز برای منافعشان بودند و گفتند:

« أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى ».

هر کس بتواند با این جادویش بر دیگری برتری یابد، پیروز است؛ کاری به حقیقت ندارند. این در همه زمان‌ها چنین بوده و امروز نیز چنین است. زندگی ما پر از این جادوهاست؛ جادوهای خیال‌انگیزی که تنها چیزی که با ما سر و کار دارد خیال‌هایی است که انگیخته می‌شود، توهم‌هایی است که تمام زندگی ما را فرا می‌گیرد. ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایی که ابزارهای باطل‌اند، ما فکر می‌کنیم زنده‌اند و زندگی ما را نجات می‌دهند؛ و همراه آن‌ها گمان می‌کنیم می‌توانیم زندگی کنیم. «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»

حال آن‌که این چیزهای بی‌جان، جان ندارند؛ و جان فقط جانِ ظاهری نیست.

اکنون زندگی ما تماماً در اثر همین زندگیِ ظاهریِ تخیلی که برخاسته از ابزارها و هنجارها و امور باطل و توهمی است، در اختیار آنهاست.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (طه: ۶۷)

این مرحله‌ای از درکِ ترس است که در هر زمانی و در هر مرتبه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد. هرکسی به تناسب خود ترسی دارد؛ ترس موسی (ع) با ترس ما زمین تا آسمان متفاوت است، همان‌گونه که خود ما با او متفاوتیم.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (طه: ۶۸)

این «لا تخف» برای هرکس در مرتبه خودش صادر می‌شود و هیچ‌کس نیست که این خطاب برایش نباشد. اما در ادامه‌اش، همان دستوری که به موسی (ع) داده شد برای ما نیز می‌آید و باید به آن عمل کنیم؛ وگرنه ممکن نیست. اگر حضرت موسی (ع) نشسته بود و می‌گفت ابتدا این ترس را از من بردار تا بعد

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا (طه: ۶۹) را اجرا کنم، هرگز اجرا نمی‌شد.

بلافاصله بعد از خطاب «لا تخف»، ادامه این است:

إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (طه: ۶۹)

آن چیزی که در دست داری بینداز تا معجزه را ببینی. اگر نینداختی، اگر حرکت نکردی، اگر ترس را نگه داشتی و شرط گذاشتی که ابتدا ترس برداشته شود، هرگز این کار انجام نمی‌شد.

و این ساحران، این کسانی که با ابزارهایشان آمده‌اند و زندگی ما را فرا گرفته‌اند، ساحرانی‌اند که در هر زمانی و در هر مکانی و با هر سحری و با هر ابزاری امکان پیروزی ندارند؛

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (طه: ۷۰)

توضیحی که این جا قرآن در ارتباط با سحره می‌دهد، توضیحی عجیب و معجزه‌آسایی است. سحره وقتی برمی‌گردند، بازگشتشان به صورت گفتگو، به صورت نگاه و احتمال، با مقدمات و با شکلی که ابتدا و انتهای داشته باشد نیست. عاقبت از سحره و این‌ها فرو می‌افتند در خاک، در حالت سجود. جمع سحره در آن شرایطِ نزد فرعون، بعد از این که آمدند که استیلا پیدا بکنند، همه با هم چنان بر خاک می‌افتند؛

«فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجَّدًا» جادوگران بر زمین می‌افتند، سجده‌کنان. و این نشان‌دهنده عظمتی است که خداوند در آنان گذاشته بوده. در دعاها یکی از چیزهایی که خطاب به خداوند می‌شود این است: «یا منجی السَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ»؛ ای کسی که ساحران را نجات دادی بعد از این همه راه غلط، بعد از این همه عناد به خداوند، بعد از این همه گناه و معصیت و تمام کارهای خطایی که سحر به طور طبیعی در طول عمرشان کرده بودند. در این جا چنان بر زمین می‌افتند. عبارتی عجیب است؛ و این نشان‌دهنده این است که آن نیروهایی که انسان را به سمت هدایت می‌کند، فراتر از خواست ماست، فراتر از تحلیل ماست، فراتر از ذهن ماست و فراتر از هر چیز ماست.

وقتی آن نیروها آشکار شود، وقتی آن بنیان‌هایی که در وجود انسان در طول زمان کاشته شده، بنا شده، ساخته شده، همچون آتشفشانی سرباز می‌کند، انسان به حدی از عظمت خدا آشکارا و روشن و واضح برایش پیدا می‌شود که این حالت رخ می‌دهد. و این نمونه اعلاهی هدایت الهی است. این نیروها در همه ما و در همه انسان‌هایی که به نوعی آمادگی دارند و با شقاوت کار خود را خراب نکرده‌اند وجود دارد؛ در ما هم وجود دارد. اما باید این را رصد کنیم، باید این را مواظبت کنیم، باید به آن امیدوار باشیم.

خواندن این آیات به تنهایی فایده ندارد. این آیات برای ما گفته شده؛ داستان نیست، قصه نیست. این که سحره‌ای که آن همه جحودی که با خداوند کرده بودند، در کفر و الحاد بودند، یک‌باره این‌جا:

فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (طه: ۷۰)

این برای عبرت ماست؛ که این نیروها در ما هم وجود دارد. اما باید به آن ایمان داشته باشیم و آن را پاسداری کنیم و منتظر باشیم و آماده باشیم و پیوسته آن آتش را نگهبانی بکنیم. اگرچه گناه کار و معصیت کار و مسامحه کار و ضعیف و بی‌حس و بی‌حال و همه عیب‌های عالم هم اگر در ما هست، در کنارش این آتش هم هست؛ در کنارش این آتش آماده است. برای همین است که خداوند این جهان و این عظمت را در خدمت ما گذاشته برای آن آتش. اگر این آتش نیست، مگر کسی به شقاوت دچار شده باشد؛ وگرنه انسان‌های متوسط در این مراتب نیستند. همه ما این زمینه را داریم. باید به این زمینه امیدوار باشیم؛ به این که زمانی «أَلْقَى السَّحَرَةُ سُجَّدًا»؛ همچون سحره ناگهان به سجده بیفتیم؛ سجودی در مقابل خداوند، در مقابل عظمتش؛ و این سجده زندگی انسان را یک‌باره تغییر دهد.

و بعد در ادامه، تلاش فرعون برای سرکوب این‌ها:

فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (طه: ۷۱)

و اما جواب کسی که به آن سجود افتاده، ساحری که به آن حالت رسیده و این آتش در درونش بیدار شده:

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (طه: ۷۲)

تو هر کاری می‌خواهی بکنی، بکن. اما این حقیقت دست تو نیست. چیز ظاهری بیشتری در دسترس نداری. آن باطن در اختیار تو نیست.

وقتی یک انسان ارتباط با آن بی‌نهایت برایش برقرار شد، دیگر پایداری دارد که چیزی در مقابلش نمی‌تواند مقاومت کند.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (طه: ۷۴)

این حادثه‌ای است که رخ می‌دهد و در این جا حادثه به اتمام می‌رسد.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (طه: ۷۵)

آن حالتی که در انسان پیدا می‌شود و آن حقیقت را وقتی می‌بیند؛ وقتی درجاتِ علی را می‌بیند و برایش آشکار می‌شود و باعث سجودش می‌شود، دیگر آن لحظه کار انسان تمام است. و دیگر سحر و ساحری و همه ابزارهایی که در این جهان آمده برای اینکه انسان را گمراه کند — و هر زمانی به تناسب آن زمان متفاوت است — دیگر قدرتی در مقابل انسان ندارند.